

چکیده:

زمینه و هدف: فراخوانی و بازآفرینی شخصیت‌های گذشته از جمله مسائل مهمی است که مورد توجه ادیبان معاصر بوده و بازتاب گسترده‌ای در آثارشان داشته است. ادب معاصر فارسی وارد گفتگوی جدی با ادبیات کلاسیک ایران شده است و از امتیازات آن از جمله پویایی و سرزندگی، غنای عاطفی، عمق معنا، و تناسب و هارمونی زبانی بهره کامل گرفته و پاره‌ای از اوصاف آن - بویژه شعر بعد از قرن هشتم - را به یک سو نهاده است. در این مقاله تلاش بر این است با ذکر نمونه‌های فراخوانی شخصیت در میان اشعار احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث و محمدرضا شفیعی کدکنی، نقش و جایگاه شخصیت‌های تاریخی و کیفیت و نحوه بازآفرینی آنها مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

روش مطالعه: روش تحقیق با توجه به موضوع، از نوع توصیفی-تحلیلی است و به شیوه جمع‌آوری داده‌ها به شکل کتابخانه‌ای و با استفاده از یادداشت‌برداری انجام شده است و جزو تحقیقات نظری محسوب می‌گردد.

یافته‌ها: طبق یافته‌های این پژوهش، برخی شخصیت‌های تاریخی در شعر احمد شاملو، اخوان ثالث، و شفیعی کدکنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند؛ از جمله مسیح، خضر، ایوب، نوح، سلیمان، جمشید، رستم، کی کاووس، ابراهیم، زردشت، آرش کمانگیر، سیاوش، منصور حلاج، مزدک، و اسفندیار. همانطور که مشاهده می‌شود، این شخصیت‌ها را میتوان در چهار گروه دینی و مذهبی (پیامبران)، اساطیری (شاهان و پهلوانان)، تاریخی (شاهان و رهبران)، و عرفانی (اولیا) تقسیم‌بندی نمود.

نتیجه‌گیری: در این میان احمد شاملو بیشترین فراخوانی و بازآفرینی را در مورد شخصیت‌های دینی (پیامبران) انجام داده است. شاملو علاقه ویژه‌ای به شخصیت مسیح (ع) دارد و از او بعنوان نماد جاودانگی و باروری بهره می‌گیرد. اخوان ثالث اما بیشترین توجه و علاقه خود را به شخصیت‌های ایران باستان معطوف کرده است. اولین قهرمان اسطوره‌ای شعر اخوان، زردشت پیامبر ایرانی است. شفیعی کدکنی نیز شخصیت‌های عرفانی، حماسی و دینی را در کنار یکدیگر فراخوانده یا بازآفریده است. او بارها در اشعارش در پی منصور حلاجی می‌گردد که باری دیگر مفاهیم دلیری و شهادت را معنا کند. همچنین نگاه تازه او به پیامبرانی چون نوح قابل توجه است.

تاریخ دریافت: ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۲
تاریخ داوری: ۱۸ خرداد ۱۴۰۲
تاریخ اصلاح: ۰۵ تیر ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۷ مرداد ۱۴۰۲

کلمات کلیدی:

بازآفرینی و فراخوانی شخصیت، شعر معاصر، احمد شاملو، اخوان ثالث، شفیعی کدکنی.

* نویسنده مسئول:

Mohammad.Ghaderi@iau.ac.ir

۰۲۶۲۴۳۹۰۰ (۹۸ ۵۸)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Calling and recreating character in contemporary Persian poetry

F. Tagavi, M. Ghaderi Moghaddam*, Rajab Fakhraeian

Department of Persian Language and Literature, Shirvan Branch, Islamic Azad University, Shirvan, Iran

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 05 May 2023
Reviewed: 08 June 2023
Revised: 26 June 2023
Accepted: 08 August 2023

KEYWORDS

Re-creation and recall of personality, contemporary poetry, Ahmad Shamlou, Akhavan Sales, Shafiei Kadkani

*Corresponding Author

✉ Mohammad.Ghaderi@iau.ac.ir

☎ (+98 58) 36243900

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Calling and re-creating the characters of the past is one of the important issues that has attracted the attention of contemporary writers and has had a wide reflection in their works. Contemporary Persian literature has entered into a serious conversation with classical Iranian literature and has taken full advantage of its advantages such as dynamism and liveliness, emotional richness, depth of meaning, and linguistic harmony and proportion, and some of its attributes - especially poetry after the 8th century. In this article, an attempt is made to analyze and investigate the role and position of historical figures and the quality and method of re-creation by mentioning the examples of character appeal among the poems of Ahmad Shamlou, Mehdi Akhavan Sales and Mohammad Reza Shafiei Kadkani.

METHODOLOGY: According to the subject, the research method is descriptive-analytical and it was done in the way of data collection in library form and using note-taking, and it is considered as a theoretical research.

FINDINGS: According to the findings of this research, some historical figures in the poetry of Ahmed Shamlou, Akhavan Sales, and Shafiei Kadkani are of special importance, such as: Masih, Khezr, Ayoub, Nooh, Soleiman, Jamshid, Rostam, Kay Kavos, Ibrahim, Zardosht, Arash Kamangir, Siavash, Mansour Hallaj, Mazdak, and Esfandiar. As can be seen, these characters can be divided into four religious groups (prophets), mythological (kings and heroes), historical (kings and leaders), and mystical (saints).

CONCLUSION: Meanwhile, Ahmad Shamlou has done the most calling and re-creation of religious figures (prophets). Shamlou has a special interest in the personality of Christ (PBUH) and uses him as a symbol of immortality and fertility. Akhavan, however, has focused most of its attention and interest on the personalities of ancient Iran. The first mythological hero of Akhavan poetry is the Iranian prophet Zoroaster. Shafiei Kadkani also called or recreated mystical, epic and religious characters together. Many times in his poems, he is looking for Mansour Hallaj to once again give meaning to the concepts of bravery and martyrdom. Also, his new look at prophets like Noah is remarkable.

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.17.7268](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.17.7268)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 25	 0	 0

مقدمه

در ادبیات معاصر ایران با وجود تغییرات و دگرگونیهای عمده، همچنان شاعران زیادی وجود دارند که علاقه فراوانی به حفظ میراث گذشته دارند. «با اینکه ادبیات معاصر ایران پابهای تحولات اجتماعی پیش رفته است و مضمون بارز آن پیشامدهای اجتماعی و سیاسی است، اما عده‌ای از شاعران همعصر ما با وجود همگامی با پدیده‌های جامعه، از میراث گرانسنگ پیشینیان نیز غافل نمانده‌اند» (حیدری و فرزانه، ۱۳۹۴: ۱).

فراخوانی شخصیت‌های گذشته از جمله مسائل مهمی است که مورد توجه شاعران معاصر بوده و بازتاب گسترده‌ای در آثارشان داشته است. شاعر معاصر در پی آن است که از این رهگذر بتواند اهداف خود را بیان داشته و تجربه‌های نوین شعریش را به تصویر بکشد. او برای بهتر به تصویر کشیدن اندیشه خود «گاه شخصیت سنتی را مورد خطاب قرار میدهد و گاه گفتار این شخصیت را به نحوی در متن شعر خود بیان میکند و در برخی مواقع نیز رفتار و عملکرد وی را به تصویر میکشد. حتی گاه شاعر برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر، نقاب شخصیت سنتی را به چهره خود میزند و از زبان وی سخن میگوید» (سیفی، ۱۳۹۱: ۱۰۲). میتوان چنین گفت که شاعر سعی میکند با فراخوانی شخصیت‌های کهن، آنها را در مواجهه با مشکلات و مصائب به یاری دعوت کند. «شاعر معاصر گاه پیام فلسفی و اجتماعی و دیگر اندیشه‌های خود را با کمک هنرمندانه از اسطوره‌های اجتماعی و شخصیت‌های تاریخی بیان میکند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۰).

اوضاع و شرایط سیاسی حاکم بر جامعه، یکی از انگیزه‌های اصلی شاعران برای یاری طلبیدن شخصیت‌های سنتی بوده است. «شاعر معاصر که به سبب وجود اختناق حاکم بر جامعه در مواردی صراحت در بیان را جایز ندانسته، بر این عقیده است که استفاده از رمز و کنایه یا به‌کارگیری میراث گذشته نتیجه‌ای بهتر به ارمغان می‌آورد. از این رو با استفاده از شخصیت‌های سنتی به بیان غیرمستقیم واقعیت‌های کنونی جامعه خود می‌پردازد» (سیفی، ۱۳۹۱: ۱۰۳). رویکرد شاعران معاصر در مواجهه با شخصیت‌های سنتی در شعر متفاوت است. «شاعران به اصطلاح سنتگرا تنها به تدوین و بازنویسی میراث گذشته در آثار خود بسنده کرده‌اند و چهره‌های سنتی را با همان مؤلفه‌ها و ویژگی‌های کهنشان در شعر خود حضور دادند و کمتر به خود اجازه دادند در چهره آن شخصیت‌ها تغییر و تبدیل ایجاد نمایند. اما شاعران نوگرا و پیشگام این فرصت را یافته‌اند که از مرحله فراخوانی چهره‌ها به مرحله به‌کارگیری آنان برسند و تنها به بازنویسی ساده اکتفا نکنند. در پی آن چهره‌های کهن با تغییر و تبدیل هنرمندانه در شعرشان به‌کارگیری میشوند و در کنار ویژگی‌های گذشته خود، ویژگی‌های معاصر و نو مییافتند» (نجفی ایوکی، ۱۳۹۱: ۱۹). در این پژوهش تلاش بر آن است که فراخوانی و بازآفرینی شخصیت‌های سنتی در شعر سه تن از شاعران معاصر (احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث و محمدرضا شفیعی کدکنی) مورد بررسی قرار گیرد و به این پرسش پاسخ داده شود که هدف این شاعران از بازآفرینی شخصیت‌ها چه بوده است و دیگر اینکه کدام یک از شخصیت‌ها در شعر آنها نمود بیشتری داشته‌اند.

ضرورت و سابقه پژوهش

با جستجو در منابع اطلاعاتی چند مقاله با رویکرد بررسی شخصیت‌ها در اشعار شاعران مورد مطالعه، یافت شد که به آنها اشاره میشود:

در مقاله‌ای با عنوان «اسطوره در شعر احمد شاملو» به کوشش شمس‌الدین ابروفراخ (۱۳۹۸)، به بررسی اسطوره در شعر احمد شاملو پرداخته شده که علاوه بر شخصیت‌های اسطوره‌ای، سایر مصادیق اسطوره نیز مورد بررسی قرار

گرفته است. از طرفی به این مسئله که آیا این بازخوانی شخصیتها با بازآفرینی و دگردیسی همراه بوده یا خیر اشاره‌ای نشده است. یکی دیگر از مقالات مرتبط با این عنوان «آبشخورهای فرهنگی و دینی شعر شفيعی کدکنی» از حجت‌الله بهمنی مطلق (۱۳۹۶) است که به بررسی شخصیت‌های دینی در شعر شفيعی کدکنی از جهت آماری پرداخته و به فراخوانی و بازآفرینی شخصیتها اشاره‌ای نکرده است. هادی غفاری کومله (۱۳۹۵) نیز در مقاله «شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای در اشعار اخوان ثالث» به بررسی اسطوره و اسطوره‌پردازی در اشعار مهدی اخوان ثالث پرداخته است و رویکرد آن در تحلیل عناصر اسطوره فقط محدود به شخصیت‌های تاریخی نمی‌شود، بلکه حیوانات، اجرام آسمانی و سایر اشکال اسطوره را نیز در بر می‌گیرد. از طرفی درباره شخصیتها نیز به بررسی دقیق شخصیت تاریخی در متن شعر اخوان اشاره‌ای نکرده است و به معرفی شخصیت سنتی بسنده کرده است. همچنین مقاله «منطق بازآفرینی روایت‌های کهن در شعر معاصر ایران» نوشته قدرت‌الله طاهری (۱۳۸۹)، علیرغم اینکه به بررسی بازآفرینی روایت‌های کهن پرداخته است، بطور مشخص به بازآفرینی شخصیتها اشاره‌ای نکرده است. همچنین مهیار علوی مقدم (۱۳۸۶) در مقاله «بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر معاصر» با بیان نمونه‌های بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر برخی شاعران معاصر از جمله نیما یوشیج، سهراب سپهری و احمد شاملو و مقایسه آنها با شاعران گذشته همچون فردوسی، حکیم نظامی، خاقانی و حافظ کوشیده است کارکردهای اسطوره در جهان سنتی گذشته و جهان معاصر و نقش اسطوره‌ها در نشان دادن آرمانخواهیهای انسان گذشته و معاصر را بررسی کند.

همانطور که مشاهده میشود تاکنون پژوهشی موضوع فراخوانی و بازخوانی شخصیتها را در اشعار شاملو، اخوان و شفيعی کدکنی بررسی نکرده است. انجام پژوهش حاضر در راستای رفع این خلأ پژوهشی است.

بحث و بررسی

یکی از حلقه‌های پیونددهنده دو دوره شعری، یعنی شعر مدرن و کلاسیک ایران، بازآفرینی روایت‌های کهن ادبیات فارسی است؛ «بگونه‌ای که این روایتها ظرفی برای تفسیر جهان و روابط حاکم بر انسان عصر جدید گردیده و شاعران معاصر، بی شائبه تقلید توانسته‌اند به خلقی تازه دست بزنند. این خود نشانه نوزایی و بیداری ایرانیان در سده اخیر است که دوره تقلید را گذرانده‌اند و اگر به گذشته نگاه میکنند، به قصد حال و طرحریزی برای آینده است» (طاهری، ۱۳۸۹: ۱۶۱). اگر جز این بود نگاه به گذشته و احیای پاره‌ای از مختصات فرهنگی آن نمیتوانست گره‌ای از مشکلات امروزی ما را بگشاید. روایت‌های تاریخی مانند ظرفی هستند که قابلیت حمل و انتقال نیازها و آرزوهای انسان را در دوره‌های مختلف دارند، یعنی شاعر معاصر در پرتو چهره قدسی یا اهریمنی یک شخصیت، موقعیت انسان امروز را در شرایط مختلف نشان میدهد.

اما آیا هر بازآفرینی نشانه خلاقیت و نوآوری شاعر و نویسنده است؟ یا شرایط و معیارهای خاص خود را میطلبد؟ «معیارها و شرایط اصالت ادبی بازآفرینیها از یک سو به شاعر و نویسنده بازآفرین بستگی دارد و از سوی دیگر به نوع رابطه‌ای که بین روایت‌های کهن با زمانه خویش برقرار میکند» (همان: ۱۶۲). شاعر و نویسنده آگاه به کمک نبوغ خود از سطوح میگذرد و با کشف شباهت‌های پنهانی، گذشته را به حال می‌آورد و هیئتی تازه به آن میبخشد. در بازآفرینی همواره باید کفه حال بر گذشته برتری داشته باشد؛ زیرا «شاعر راوی قصه گذشته را بار دیگر در زمان و مکان عصر خویش می‌آفریند. در این واقعه دوباره همه چیز دگرگون میشود و آنطور که شاعر میخواهد رخ

میدهد؛ بنابراین قصه‌ارائه‌شده نخست به تمثیل تبدیل میشود تا بارهای عاطفی شاعر را تأیید کند و آنگاه در منزل بعدی به رمز بدل میگردد و در فضای بیکران و بی‌زمان هویت شعری مییابد» (فرزاد، ۱۳۸۶: ۱۹۰).

فراخوانی و بازآفرینی شخصیت

میتوان گفت حوادث و شخصیت‌های تاریخی یکی از پربرترین منابع الهام‌بخش هنر معاصر است. در این میان نگاه شعر معاصر، بواسطه پیوند محکمی که با تجربه بشری دارد، به تاریخ حوادث و شخصیت‌های تاریخی دگرگون گشته است. شاعران معاصر با پشت سر گذاشتن اشعار مناسبی، به مرحله نوین بازخوانی و بازآفرینی تاریخ وارد شده‌اند. «شاعر معاصر معمولاً شخصیت‌ها و حوادثی تاریخی را برمیزگرداند که موافق با طبیعت اندیشه‌ها و قضا و غم‌هایی است که میخواهد آن را به مخاطب منتقل کند. آنها در اشعارشان به مراحل تاریخی و تمدنی که ملتها در دوره‌های گذشته آن را تجربه کرده‌اند و سرخوردگی‌هایی که دچارش شده‌اند و آرزوهایی که نقش بر آب شده و نیروهای سرکشی که بر امور مردم مسلط شدند، اشاره میکنند و با کمک گرفتن از شخصیت‌ها و حوادث خاص، به تبیین همه این امور میپردازند» (عشری زاید، ۱۹۹۷: ۱۲۰).

ارتباط شاعر معاصر با عناصر میراث خود به دو مرحله تقسیم میشود. مرحله اول بازخوانی میراث است. در این مرحله شاعران نهایت تلاششان را در جهت به تصویر کشیدن عناصر میراث، همانگونه که بود، به کار بردند؛ به عبارت دیگر هیچ تلاشی در جهت افزودن تفسیر معاصر و نوین به میراث صورت نپذیرفت و ارتباط شاعران با میراث گذشته سطحی و شکلی بود و مقصود آنان از به کار بردن میراث، احیا و برگرداندن «با همه مشخصات و ویژگی‌هایش بود. مرحله دوم بازآفرینی میراث است. در این مرحله شاعران تنها به نظم و چینش عناصر موروثی که با آن در تعامل بودند، بسنده نکردند و توجه خود را معطوف به نقل گزارش گونه این عناصر میراثی ننموده‌اند. بلکه این عناصر را در راستای توضیح دردهای انسان معاصر و مسائل خاص وی به کار بردند. در این مرحله نه تنها شیوه و اسلوب شاعر در به‌کارگیری شخصیت موروثی تغییر یافت، بلکه ماهیت ارتباط شاعر با میراث و فهم وی از مسئله‌های آن نیز تغییر کرد. شاعر در این مرحله بر این نکته آگاهی یافت که باید با میراث گذشته خود ارتباط جدیدی برقرار کند و اهداف و انگیزه‌های وی نسبت به دوره پیشین رنگ دیگری به خود بگیرد» (همان: ۵۹-۵۸).

شاعر برای حاضر کردن شخصیت‌های میراثی چندین مرحله را پشت سر میگذارد. او در ابتدا ویژگی‌هایی از شخصیت را که متناسب با تجربه خویش است انتخاب میکند. سپس آن ویژگی‌هایی را که با طبیعت تجربه متناسب است به شیوه‌ای خاص تفسیر میکند. در نهایت ابعاد معاصر تجربه خویش را به آن ویژگی‌ها میفزاید و آنها را در شعر تعبیر مینماید.

میتوان در یک تقسیم‌بندی ابتدایی عوامل گرایش شاعران معاصر به پدیده یا رویکرد فراخوانی شخصیت‌های سنتی را در چهار مجموعه طبقه‌بندی نمود که در زیرمجموعه هر یک از آنها چندین عامل فرعی قرار میگیرد. از میان این عوامل چهارگانه، برخی مبین دلایل بازگشت شاعر معاصر به میراث و مستحکم‌سازی پیوند با آن، و برخی دیگر بیانگر انگیزه‌های به‌کارگیری شخصیت‌های سنتی در شعر شاعران معاصر بعنوان شکلی از اشکال پیوند با میراث میباشد. با کنار هم قرار دادن این عوامل میتوان به راز گسترش بی‌سابقه پدیده فراخوانی شخصیت در شعر معاصر پی برد. این مجموعه عوامل چهارگانه عبارتند از:

الف) عوامل فنی: شاعر معاصر در روند نوآوری‌های خود به مرور متوجه غنای فنی میراث گردید و این احساس در وی پدید آمد که میتوان با بهره‌گیری نظام‌مند و اصولی از الگوها و نمونه‌های کهن، شعر معاصر را از چنان توانایی

تعبیری و بیانیی بهره‌مند ساخت که آفاق گسترده‌ی مفاهیم آن از چهارچوبهای معمول رایج فراتر رود. در واقع شعرای معاصر به نیکی دریافتند که به دلیل قداست و جایگاه رفیع میراث و تأثیر غیر قابل انکار آن بر افکار عمومی، میتوان با به‌کارگیری پس‌زمینه‌های سنتی موجود، غنایی ژرف و پایان‌ناپذیر به تجربه‌ی شعرای شاعر داد و با بهره‌گیری از جایگاه میراث در اندیشه‌ی جامعه، عمیقترین تأثیرات ممکن را در ذهن مخاطب بر جای نهاد.

ب) عوامل فرهنگی: عوامل فرهنگی تأثیر بسزایی در شکلگیری پدیده‌ی فراخوانی شخصیت‌های سنتی در شعر معاصر و انتقال از مرحله‌ی بازگویی میراث به مرحله‌ی بازآفرینی آن داشت. در ابتدا شاعران معاصر متوجه توانمندی‌های بالقوه موجود در میراث خود گشتند، سپس حرکتی عظیم در جهت الهامگیری و تأثیرپذیری از آن آغاز گردید.

ج) عوامل سیاسی و اجتماعی: در شرایط خفقان و نبود آزادی بیان در جامعه، شاعران به راهکار همیشگی خود یعنی به‌کارگیری «صداهاى دیگر» روی می‌آوردند تا از سویی آنها را بسان تریبونی همگانی در خدمت بیان افکار خود قرار دهند و از دیگر سو به خاطر بیان چنین افکاری متحمل کمترین هزینه و آزاری نگردند. این شاعران در میراث کهن خود منبعی پایان‌ناپذیر از نقابها و شخصیت‌هایی را کشف نمودند که در بطن خود به نکوش قدرت‌های سرکوبگر و دیکتاتور می‌پرداختند و با پنهان شدن در ورای آنها میتوانستند به مقاومت خود بر ضد استبداد و سرکوب حاکم ادامه دهند. آنان گمگشته‌ی خود را در آن دسته از شخصیت‌ها یافتند که در روزگار خود رو در روی قدرت حاکم ایستاده و در برابر آن نافرمانی و سرکشی پیشه ساخته بودند. به این ترتیب روشن میشود که شرایط خفقان‌آلود سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه یکی از مهمترین عواملی بود که شاعران معاصر را به بهره‌گیری از ظرفیت موجود در شخصیت‌های سنتی سوق داد.

د) عوامل روانشناسانه: شاعر معاصر به دلیل پیچیدگی، تصنع و ساختگی بودن مظاهر جهان مدرن، همواره دچار نوعی احساس غربت و سرخوردگی میگردد و این باور در او تقویت و بارور میشود که او روز بروز از سادگی و بی‌آلایشی جهان اولیه فاصله‌ی بیشتری میگیرد. این احساس دوگانه‌ی غربت و روح دستوری جهان معاصر او را بر آن میدارد که به جهانی دست‌نخورده‌تر که بوی سادگی آن نوازشگر مشام انسانی بود پناه برد. از دیدگاه او چنین جهانی تنها در دل میراث و بویژه میراث اسطوره‌ای قابل دستیابی است. و این یکی دیگر از دلایل فراخوانی بازخوانی شخصیت‌های گذشته در ادبیات معاصر است.

فراخوانی و بازآفرینی شخصیت در اشعار احمد شاملو

حضرت مسیح (ع): شخصیت مسیح در شعر معاصر فارسی در مفهوم رستاخیز و جاودانگی و حیات دوباره به کار برده میشود. تحمل رنج صلیب، زنده شدن پس از مرگ و زنده کردن مرده‌ای به نام عازر، موجب شده است شاعران معاصر از او بعنوان نمادی از باروری و رستاخیز در اشعار خود بهره گیرند. شاملو نیز علاقه‌ی ویژه‌ای به شخصیت مسیح (ع) دارد و از او بعنوان نماد جاودانگی و باروری بهره میگیرد. روایت او از داستان مسیح بسیار به روایت مسیحی نزدیک است. شاملو در شعر «مرد مصلوب» گفتگوی مسیح با خداوند را به تصویر میکشد. در این شعر مسیح از اینکه چنین رسالت دشواری به وی واگذار شده است از خداوند شکایت دارد و از او میخواهد از این رنج آزاد شود؛ اما ندایی به او نوید میدهد که تحمل این رنج و مرگ موجب رسیدن او به مقام جاودانگی است. در نهایت مسیح مصلوب از تاریکیهای جهان خارج میشود و به ابدیت میپیوندد و با مرگ خود زندگی تازه را نوید میدهد (نادری و آرمن، ۱۳۹۵: ۲۷۴).

قطعاً پس از پیامبر اکرم (ص)، هیچ پیامبری نتوانسته است به اندازه حضرت عیسی در ادبیات فارسی تأثیرگذار باشد. این تأثیر در ادبیات گذشته فارسی بیشتر مرهون شاعرانی چون خاقانی و مولوی است؛ اما در ادبیات معاصر، احمد شاملو گوی سبقت را از دیگران ربوده است. این شاعر بیش از دیگر همعصران و تقریباً در تمام آثار خویش به این مضمون اشاره کرده است. از جمله دلایل و انگیزه‌های وی را میتوان موارد زیر برشمرد: مطالعه پیگیر و عمیق متون نثر تاریخی، اسطوره‌ای و دینی، مطالعه شعر برخی شاعران جهان مسیحیت که شعرشان در بسیاری موارد با مضامین مسیحی آمیختگی دارد، نگاه متکثر فراایرانی-فرااسلامی به انسان و جهان، آشنایی و ازدواج با آیدا سرکیسیان (که مسیحی بود) در سالهای نخست دهه چهل و جنبه‌های اساطیری آیین مسیح.

در شعر «مرثیه» از مجموعه «باغ آینه»، شاعر سرنوشت خود و مبارزان روزگارش را همانند سرنوشت مسیح (ع) میداند که جان خود را برای نیل به آرمانهایشان فدا کرده‌اند، بی آنکه کوچکترین تأثیری بر جامعه نهاده باشند. او که از عبرت گرفتن و بیدار شدن جامعه نومید است، مبارزات عصر خود را بیهوده میپندارد:

«عیسی بر صلیبی بیهوده مرده است / رگبارهای اشک، شوره‌زار ابدی را بارور نمیکند / رگبارهای اشک، بیحاصل است / و کاج سرفراز صلیب چنان است / که مریم سوگوار، عیسی مصلوبش را باز نمیشناسد» (شاملو، ۱۳۸۹: ۹۱۸).

شاملو همواره به قصد کاربردهای نمادین انتقادی و اجتماعی، به بازتولید و امروزی‌کردن عناصر و مضامین ترسایی دست زده و از شیوه سنتی کاربرد تلمیح و اشارات تاریخی و دینی فاصله گرفته است (جوکار و رزجی، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

«من چنینم. احمقم شاید / که میدانم؟ / که من باید / سنگهای زندانم را به دوش کشم / بسان فرزند مریم که صلیبش را / و نه بسان شما / که دستت شلاق دژخیمان را میتراشید / از استخوان برادران / و رشته تازیانه جلاذتان را میبافید / از گیسوان خواهرتان» (شاملو، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

حضرت خضر و ایوب (ع): خضر در سنت اسلامی یکی از اولیا و شاید انبیا است. نام خضر با خضره به معنی سرسبزی هم‌ریشه است و این از آن است که معروف است هر جا که مینشست یا میگذاشت آنجا سبز میشد. در روایات و قصص اسلامی، خضر در بیابانها و الیاس در دریاها دائم برای کمک به درماندگان و گمشدگان اهتمام دارند و معمولاً بصورت ناشناس بر اشخاص ظاهر میشوند (میرقادی و غلامی، ۱۳۸۹: ۲۴۰).

ایوب نیز نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل است که خداوند او را با بلاهایی از قبیل تنگدستی، مرگ فرزند و بیماری آزمایش کرد. او با صبر شگفت خود از این آزمایشها روسفید بیرون آمد. از این رو مثل «صبر ایوب» معروف است. با اینکه ایوب در ذهنیت تاریخی و باور عمومی، اسطوره بردباری و مقاومت صبورانه در برابر بلاها و ناملازمات است، اما شاملو با آشنایی‌زدایی و عادت‌شکنی بر آنانی که به بهانه شکیبایی در پیلۀ عزلت و تنهایی خزیده‌اند و خیزش و رستاخیز اجتماعی و اصلاحگرانه را با سکوت و خاموشی مرگبار معاوضه کرده‌اند، نهیب میزند و بر این باور خود پای میفشارد که خاموشی تقوای ما نیست:

«عفونت از صبریست / که پیشه کرده‌ای / به هاویۀ وهن / تو ایوبی / که از این پیش اگر / به پای برخاسته بودی / خضروارت به هر قدم / سبزینه چمنی به خاک / میگسترد» (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

خضر تمثیلی نمادین برای سبزیگی و نشاط است و شاملو با تلفیقی هنری و تصرفی زیرکانه و با توجه به نیازهای جامعه منفعل خویش، اسطوره قراردادی ایوب صابر را میزداید و اسطوره ایوبی برپا و بیقرار را عرضه میدارد. ایوبی پویا که هر یک از ما میتوانست باشد.

سیاوش: سیاوش پهلوان ایرانی، فرزند کیکاووس، ناجوانمردانه و با حيله‌گری اطرافیان افراسیاب به شهادت میرسد. ایرانیان معتقد بودند از خون این شهید گیاهی می‌روید که نشانه زندگی است. سیاوش شخصیتی است که در اساطیر ایرانی بعنوان نماد حیات دوباره از آن استفاده می‌شود. نام او در اوستا و متون پهلوی آمده است. در شعر معاصر فارسی شخصیت سیاوش به همه شهیدانی که در راه آزادی میهن و مبارزه با حاکمان ستمگر و دولت‌های متجاوز، جان خود را فدا کرده‌اند، تعمیم داده می‌شود. شاملو در شعری با عنوان «واپسین ترکش» از مجموعه «ابراهیم در آتش»، جنبه‌های مفهومی و نمادین و کارکردهای مختلف سیاسی، اجتماعی و عاطفی اسطوره سیاوش را یادآوری می‌کند. شاملو در این شعر، جاری شدن کلام آخر شاعر به زبانش را به روان شدن خون سیاوش تشبیه کرده است:

«من کلام آخر را / بر زبان جاری کردم / همچون خون بی‌منطق قربانی بر مذبح / یا همچون خون سیاوش / خون هر روز آفتابی که هنوز برنیامده است / که هنوز دیری به طلوعش مانده است / یا که خود هرگز برنیاید» (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۱۹).

شاملو کلام آخرین خود را به خون سیاوش مانند میکند و امیدوار است که از آخرین کلامش گشایشی حاصل شود؛ همانگونه که خون سیاوش به گیاه مبدل شد و زندگی دوباره پدید آورد.

حضرت ابراهیم (ع): حضرت ابراهیم ملقب به خلیل‌الله از پیامبران الهی است که خداوند از او در ده‌ها سوره و آیه یاد کرده است. شاملو بر یکی از دفاتر شعری خود نام «ابراهیم در آتش» نهاده و در آن شعری با عنوان «سرود ابراهیم در آتش» آورده است. گرچه جز در عنوان ظاهراً هیچ نامی و کرداری که دقیقاً برابر با سرنوشت تاریخی و آیینی ابراهیم باشد در این شعر نیامده، اما این شعر از آغاز تا فرجام از مفاهیم عمیق اساطیری گرانبار است (خادمی کولایی، ۱۳۸۶: ۱۱۷).

«شیر آهنکوه مردی از این گونه عاشق / میدان خونین سرنوشت را / با پاشنه آشیل درنوشت / روئینه‌تنی / که راز مرگش / اندوه عشق / غم تنهایی بود» (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۱۶).

«آه، اسفندیار مغموم! تو را آن به که چشم / فرو پوشیده باشی» (همانجا).

«دریغا شیر آهنکوه مرد! / که تو بودی، / و کوهوار / پیش از آنکه به خاک افتی / نستوه و استوار / مرده بودی / اما نه خدا و نه شیطان / سرنوشت تو را / بتی رقم زد / که دیگران میپرستیدند / بتی که / دیگرانش / میپرستیدند» (همانجا).

شاملو در بخش اول خصوصیات منحصر بفرد قهرمان داستان را تحت نظر قرار داده و با حسرت و افسوس آن را روایت می‌کند. در بخش دوم به کارگیری شیوه خطابه آن هم از نوع تک‌گویی نمایشی باعث می‌شود مخاطب شعر، ناخودآگاه حضور شخصیت داستان را بگونه‌ای ملموس و محسوس درک کند. پاره سوم نزدیکترین حالت بین مخاطب و شخصیت اصلی است. او با چشم ذهن میبیند که راوی داستان و شخصیت اصلی درحقیقت یکی شده‌اند. در این حالت صدای درون شخصیت نیز برای مخاطب قابل شنیدن است و راوی با خود سخن می‌گوید. او حقایقی را در ذهن می‌پرواند که شاید بعدها آشکار شوند و مبنای قضاوت دیگران درباره او به شمار روند. شاعر در بخش سوم همزاد ابراهیم نیست، بلکه همذات او شده است و اندیشه‌ها و افکار خود را بر زبان ابراهیم جاری می‌کند. شخصیتی که سخن می‌گوید درحقیقت یک نفر است و هیچ دوگانگی از آن احساس نمی‌شود. ابراهیم در میان آتش است و همچنان با خود سخن می‌گوید و پرده از اسرار درون شاعر برمیدارد. شاعر از زبان ابراهیم بر خود میبالد که با جهل جماعت همراهی نکرده است و آسایش «آری» گفتن را به رنج «نه» گفتن نفروخته است؛ زیرا

آری گفتن به معنای سر خم کردن در برابر جهل و ستم جماعت است؛ در حالیکه نه گفتن به او زندگی بخشیده و سرافرازی را برایش به ارمغان آورده است، تا حدی که آسمان نیز به هیبت و عظمت او اعتراف میکند و آستانبوس او میشود؛ بنابراین شاملو در سومین بخش از شعرش با استفاده از نقابی کاملاً شبیه ابراهیم (ع)، تفکرات و اندیشه‌های خود را بازگو میکند. ضمن اینکه نام ابراهیم نماد شهیدی است که در میدان تیر چیتگر اعدام شد و این شعر دراصل برای او سروده شده است.

اسفندیار: اسفندیار که در فارسی میانه «اسپنددات» یا «اسپندیات» خوانده میشود، به معنای آفریده‌ی خدایی، یکی از بزرگترین پهلوانان شاهنامه است. کهنترین منبعی که نام اسفندیار در آن ذکر شده، اوستاست که از او بعنوان فردی شجاع و دلیر و پاسدار دین زرتشت یاد کرده است. شاملو در «سرود ابراهیم در آتش» اسفندیار را چنین تفسیر میکند:

«شیر آهنکوه مردی از این گونه عاشق / میدان خونین سرنوشت را / با پاشنه آشیل درنوشت / روئینه‌تنی / که راز مرگش / اندوه عشق / غم تنهایی بود / آه، اسفندیار مغموم! تو را آن به که چشم / فرو پوشیده باشی» (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۱۶).

این شعر یکی از زیباترین اشعار شاملو است که در آن بینش اسطوره‌ای موج میزند و از جنبه‌ی اسطوره‌ای شخصیت اسفندیار و همتای یونانی‌اش آشیل نیز استفاده شده است. شعری است در ستایش «مهدی رضایی» که در میدان تیر چیتگر اعدام شد و در مجموعه اشعار شاملو به جمع قهرمانان اسطوره‌ای وی پیوسته است. به نظر میرسد در عبارت «چشم فروپوشیدن» ابهام وجود دارد. یکی آنکه برای خردمند بهتر است که چشم خرد خود را بسته نگه دارد و زشتیها و حقارت‌های جامعه را نادیده فرض کند تا بتواند زنده بماند. دیگر اینکه میگوید مرگ با عزت بهتر از زندگی ذلت‌بار است؛ چراکه انسان‌های آگاه در فضای خفت‌بار زجر میکشند و مرگ بهتر از عذاب روحی است. گاه شاعران با انگیزه مبارزه با استبداد و به سبب داشتن روحیه عدالتخواهی، خود را رویین تن میکنند و چون شاملو مبارز سرسخت استبداد و خفقان است و خواهان رهایی انسان از دام و بند غولان، بطور ضمنی خود را رویین تن میداند و مرگ با عزت را زندگی جاوید تلقی میکند.

فراخوانی و بازآفرینی شخصیت در اشعار مهدی اخوان ثالث

جمشید: جمشید در معنای پادشاه بزرگ درخشان، پادشاه روشن، و پسر خورشید، از شخصیت‌های شاهنامه و فرزند تهمورث، شاهی فرمند است که آخرین شاه پیشدادی در داستان‌های ملی ایران میباشد. او سیصد سال پادشاهی کرد و در سیصد سال نخست آن هیچ بیماری و مرگ نبود، سپس او گمراه و ستمکار شد و مردم به یاری ضحاک بر او شوریدند. جمشید از ایران گریخت و مردم پس از صد سال او را در نزدیکی دریای چین یافتند و با راه به دو نیم کردند. اخوان درباره‌ی او چنین میگوید:

«چه عمر کوتاه و پوچی که خاک شد جمشید / ولی زمانه نکشته است آتش سده را» (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۲۱).

اخوان در اینجا به ناپایداری و گذرا بودن عمر شاهان اشاره میکند و بدین منظور نام جمشید را می‌آورد.

آرش کمانگیر: آرش کمانگیر شخصیتی نیمه‌اسطوره‌ای-نیمه‌تاریخی است. اسطوره‌ای است چون به دوران پیشدادی تعلق دارد که هنوز ماهیت زمانی و مکانی آن از سوی دانش‌هایی چون تاریخنگاری نوین و باستان‌شناسی آشکار و قطعی نگردیده است. و نیز از آن رو که زندگی و مرگش در پرده‌ای از افسانه پنهان است، تاریخی است؛ زیرا دست کم طی دوهزار سال گذشته مردمان حوزه‌ی ایران فرهنگی به او باور داشته‌اند و در بسیاری از منابع ادبی

و مذهبی پیش از اسلام همچون یشتها، مینوی خرد، و بندهشن از او یاد شده است. او با پرتاب تیری از یکی از بلندبهای البرز به سوی شمال شرقی ایران، مرز ایران و توران را در کوهی در کرانه آمودریا نشانه گذاشت و با باختن جان خود افسانه‌ای بر جای گذاشت. در چشم‌اندازی کلی «آرش کمانگیر» اسطوره امید و انتظار است. امید به ظهور منجی و مصلح بزرگ ملی، تا با تیری از ترکش تدبیر و اراده آهنین خود، قلمرو آزادی و رهایی ملت را تا آفاق دور آرمانی گسترش دهد. «اسطوره آرش یکی از نمونه‌هایی است برای بازگویی این موضوع که اگر زمانی تمامیت ارضی کشور به مخاطره بیفتد یا هر دشمنی بخواهد حاکمیت ملتی را بر کشور و سرنواخت خویش سلب کند و یا به دست آشوب و تحریکات غرض‌آلود بسپارد، پهلوانی آرش‌وار از بلندای مردانگی قد راست میکند و تمامی قدرت خویش را در طبق اخلاص مینهد تا با ایثار جان و تن خود، مرزهای کشور را از وجود بداندیشان پاک کند» (سلطانی گردفرامرزی، ۱۳۸۶: ۱۲).

رستم داستان: رستم در ادبیات فارسی به صورتهای «رستم»، «روستم» و «روستم» نیز آمده است که در فارسی باستان و گاتاها و دیگر بخشهای اوستا به معنی «دلیر» و «پهلوان» آمده است و «تہمتن» نیز از همین ریشه است، به معنی بزرگ‌پیکر و قوی‌اندام. اخوان بارها به نام این پهلوان سترگ ایرانی اشاره کرده است. «دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایرانشهر / شیرمرد عرصه ناوردهای هول / پور زال زر / جهان‌پهلو / آن خداوند سوار رخسار بیمانند / آنکه هرگز کس نبودش مرد در نورد» (اخوان ثالث، ۱۳۷۴: ۸۱).

«ای شمایان دوستدار پهلوانیها / سام نیرم زال زر ماییم / رستم داستان و سهراب دلاور نیز / ما فرامرزیم ما برزو / شهریار نامگستر نیز» (همان: ۹۱).

«ای سیه‌دل زال گیتی / پشت ما در هم شکست زیر بار رنج / آخر ما که رستم نیستیم» (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۱۹۱).

اخوان در این شعر با عنوان «خوان هشتم»، به ویژگیهای بارز رستم اشاره دارد و او را تکیه‌گاه و امید ایران و ایرانیان میدانند که در عرصه جنگهای سخت همواره پیروز است. اما اگر از زاویه دیگری به ذهن و شعر شاعر بنگریم و نیز به تاریخ سروده شدن این شعر یعنی سال ۱۳۴۷، که سال مرگ پهلوان تختی نیز میباشد دقت کنیم، میتوان ادعا کرد این شعر برای تختی سروده شده است. شاید منظور اخوان از رستم در واقع جهان‌پهلوان تختی است و صفاتی را که در ابتدای این شعر به رستم نسبت میدهد درحقیقت صفات تختی است.

زرتشت: زَرْتُشْتُ یا زَرْدُشْتُ، پیامبر ایران باستان است که عده‌ای او را مروج یکتاپرستی معرفی کرده‌اند که اهورامزدا را تبلیغ میکرد و خدایان باستانی آریاییان را باطل میدانست. او آتش را یکی از مظاهر خدای روشنایی میدانست. برخی مورخان او را اخلاقیترین شخصیت تاریخ دانسته‌اند.

اولین قهرمان اسطوره‌ای شعر اخوان، این پیامبر ایرانی است. اخوان آنقدر با احترام و توجه به زرتشت اشاره میکند که در زمان حیاتش او را به زردشتیگری متهم میکنند. حتی نامهایی که برای فرزندان انتخاب میکند (زرتشت، مزدک‌علی) نشان از همین شور و علاقه وی به پیامبر ایرانی زرتشت است.

«خواهرش گفت / بیا پایین زردشت! / مادرش گفت / بیا پایین مادر / وقت خواب است بیا من خوابم می‌آید / من نمی‌آیم / من اینجا میخوابم / گفت زردشت صلیب» (اخوان ثالث، ۱۳۷۴: ۱۲۸).

«مصدق تویی آیت زردشت کهن را / ای نیک به گفتار و به کردار و به پندار» (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۱۸۲).

مزدک: مزدک پسر بامدادان از اهالی مدریه واقع در میانرودان بود. هرچند مقدسی او را اهل فسا در فارس میدانند. در زمان ساسانیان وی موبدی بود که از زندگی مرفهی برخوردار بود و به دربار رفت‌وآمد داشت. مورخان او را مردی دانا و پرهیزگار و دانش‌پژوه خوانده‌اند. وی با نبوغ خویش درمان جامعه‌ای در حال گرفتاری و فشار را در دگرگونی

بنیادی آن میدانست؛ بنابراین قیام مزدک را میتوان یکی از پرحادثه‌ترین نهضت‌های اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی ارکان حکومتی حاکمیت ساسانیان به شمار آورد (بهار، ۱۳۹۰: ۹۴). اکثر محققان تاریخ و ادیبان بر این باورند که مزدک پیش از آنکه دین‌آور باشد، بعنوان مصلح اجتماعی به مبارزه علیه اوضاع نامساعد زمان خود برخاسته و با نفوذ به دستگاه قباد ساسانی، توانسته پیروان زیادی را جذب کند.

اخوان علاوه بر توجه به زردشت، مزدک را نیز مورد توجه قرار داده و از او در اشعارش یاد میکند. علاوه بر این، اخوان با ترکیب نام زردشت و مزدک، به مفهوم تازه‌ای تحت عنوان «مزدشت» دست یافته است و حتی خود را «مزدشتی» معرفی میکند. از نظر وی «مزدشت» حاصل جمع مزدک و زردشت است. گفتار نیک، پندار نیک و رفتار نیک زردشت همیشه در خاطر اخوان است و فریاد آزادی و عدالتخواهی را از زبان مزدک می‌شنود. او معتقد است سروش و سایر فرشتگان الهی، زردشت و مزدک را مورد توجه قرار داده‌اند.

«من این پیمان ز پیر پارسای دیگری دارم / بهین آزادگر مزدشت میوه مزدک و زرتشت / که عالم را ز پیغامش رهای دیگری دارم / شعور زنده این گوید / شعار زندگی این است / امید- اما برای شعر، رأی دیگری دارم» (اخوان ثالث، ۱۳۷۴: ۲۳).

شعری با عنوان «و ندانستن» با یک پرسش از مزدک شکل می‌گیرد. شاعر می‌گوید تا جهان باقی است بین دانستن و ندانستن مرزی است اما می‌خواهد بداند آن سوی این مرز چیست و کیست. مزدک از پاسخ به این پرسش ناتوان است اما زرتشت در پاسخ پرسنده می‌گوید در آن سوی مرزها اهرمن و اهورا حضور دارند. شاعر در این شعر اجتماعی از نقیضین را فراهم می‌آورد. شعر «و ندانستن» از لحاظ ادبی شعر موفقی نیست، اما از لحاظ مضمون که متفاوت از بقیه شعرهای اوست، قابل اعتنا و تأمل است و میتوان آن را بهترین شعری که زرتشت و مزدک با هم در آن حضور یافتند دانست» (محمدی آملی، ۱۳۸۰: ۱۸۴).

«پرسنده: من شنیدستم / تا جهان باقی است، مرزی هست / بین دانستن / و ندانستن / تو بگو مزدک چه میدانی؟ / آن سوی این مرز ناپیدا چیست؟ / و آنکه زان سو چندوچون دانسته باشد، کیست؟ / مزدک: جز اینجایی که میبینم، نمیدانم» (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۸۰).

شفیعی کدکنی معتقد است اخوان در شعر و زندگی درگیر نوعی تناقض بود و درواقع یکی از عوامل اصلی عظمت هنرمندان همین تناقض است که در وجود شاعر خود را آشکار میکند؛ بنابراین «برای اینکه اخوان خودش را به ظاهر از این تناقض نجات دهد، مزدک و زرتشت را به عقیده خودش آشتی داده و بدینگونه اجتماع نقیضین عجیب و غریبی را تصویر میکند. ... ستایشی که از زندیق و مزدشت میکرد نمودار دیگری بود از ظهورات این تناقض در اعماق هستی او. مزدشت شکل اساطیری این تناقض بود و زندیق شکل تاریخی و حتی فردی این تناقض» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۱: ۷۲).

فراخوانی و بازآفرینی شخصیت در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی

منصور حلاج: حسین بن منصور حلاج با نام واقعی ابوالمغیث عبدالله بن احمد بن ابی طاهر از بزرگترین عارفان و در درجه خودش شاعر معروف سده سوم در ایران بوده است. وی در زمان یکی از خلفای عباسی به خاطر اظهارنظرهای تندش در مخالفت با اعتقادات افراطی مسلمانان به مدت هشت سال روانه زندان شد. وقتی از زندان بیرون آمد به شیوه دردناکی او را به قتل رساندند. «حدود سه قرن بعد عطار نیشابوری داستان بر دار شدن او را به سبک عاطفی و حماسی به رشته تحریر کشید. از آن پس حلاج از قلمرو واقعیت تاریخی، وارد فضای بی زمان

و مکان اسطوره شد و در دیوان شاعران عارف، به اسطوره رازدانی و قربانی عشق و آگاهی بدل شد» (فتوحی، ۱۳۷۷: ۲۲).

شفیعی کدکنی در شعر «حلاج» از مجموعه «در کوچه‌باغهای نشابور» در اوج ایجاز و فشردگی و اقتصاد زبانی، «تصویری از حلاج ارائه می‌دهد که در عین تراژیک بودن، حماسی و برانگیزاننده است» (عباسی، ۱۳۸۷: ۲۸۴). او گرد و غبار اساطیر را از چهره حلاج کنار می‌زند و او را دوباره در آینه نمایان می‌کند: «حلاج در آینه دوباره نمایان شد / با ابر گیسوانش در باد / باز آن سرود سرخ انا الحق / ورد زبان اوست» (شفیعی کدکنی الف، ۱۳۷۶: ۲۷۵).

«آینه» بازتاب حقیقت، صمیمیت، درون قلب و آگاهی است. آینه ابزار اشراق است. شاعر می‌خواهد منصور حلاج را از میان تاریخ بیرون بکشد و با نمایان کردن دوباره او در آینه، زوایای داستان بر دار کردن او را دوباره بررسی کند.

«گرد خاکستر حلاج و دعای مانی / شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت / پوریای ولی آن شاعر رزم و خوارزم / مینمایند در این آینه رخسار مرا» (شفیعی کدکنی ب، ۱۳۷۶: ۱۹).

«خاکستر» نماد بازماندگی است و نیز درباره «شعله آتش» باید گفت «همانگونه که شعله‌های خورشید نماد باروری، تطهیر و اشراق است به همان ترتیب شعله‌های آتش این نماد را القا می‌کنند. ضمناً آتش هم مانند آب در عین اینکه می‌سوزاند، تحلیل می‌برد و در عین حال نماد تزکیه و باززایی است» (شوالیه و گربران، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۹). در این شعر واژه خاکستر در ارتباط با حلاج به کار رفته که نشان می‌دهد شفیی کدکنی سعی در احیای دوباره و باززایی تصویر حلاج از میان انگاره‌های تاریخی دارد.

«در قصر قیصران و / عصر خدایگانی / با نطع سبز جلاد / در پای دار حلاج / در هامش کتاب قدرت / همیشه حاضر / در لحظه‌های بسیار / سنجیده‌ام شما را» (شفیعی کدکنی ب، ۱۳۷۶: ۱۱۷).

«قصر» بر نمادگرایی کلی خانه، مفاهیم عظمت، گنج و رازداری را می‌فزاید. قصر محل اقامت شاهان، جایگاه ثروت و محل رازهاست. «قصر نماد قدرت، ثروت، علم و هر آن چیزی است که از عادیات انسانهای فانی می‌گریزد» (شوالیه و گربران، ۱۳۷۸، ج ۴: ۵۰۵). در رابطه با «خدایگان» باید گفت «نمادهای الوهیت عمدتاً همان نمادهای پدر، قاضی، قادر متعال و شاه هستند» (همان، ج ۳: ۷۸) و «سبز رنگ امید، نیرو و عمر طولانی است. سبز رنگ جاودانگی است» (همان: ۵۱۷). شاعر نطع جلاد را از این جهت که حلاج را به جاودانگی پیوند می‌زند سبزرنگ دانسته است. **حضرت نوح (ع)**: اولین پیامبر از پیامبران اولوالعزم است. «شاعر معاصر طوفان نوح را از دو جنبه متفاوت به کار می‌گیرد: یکی از این بُعد که طوفان عذابی برای ظالمان است و دیگر اینکه همین طوفان سبب رهایی مظلومان از چنگال ظلم می‌شود» (سیفی، ۱۳۹۱: ۱۱). به دیگر بیان این طوفان اگرچه در ظاهر مخرب و ویرانگر است ولی در پی خود زندگی دوباره‌ای برای نجات‌یافتگان دارد.

«باران من! / از خاک و خاره، خون شما را / حتی طوفان نوح نیز نیارد سترد» (شفیعی کدکنی الف، ۱۳۷۶: ۴۳۰). شعر فوق با عنوان «زندگینامه شقایق» زندگینامه شهیدانی است که همچون شقایق در بهاری خونین رویداده‌اند. رویشی جاودانه آنچنان که طوفان نوح نیز نمیتواند با آن به مقابله برخیزد. «خاک» یا زمین از نظر نمادین مقابل آسمان است و بعنوان اصل منفعل در برابر اصل فعال قرار دارد. فضیلت‌های خاک، نرمی و انعطاف، پایداری صلح‌آمیز و تواضع است. در رابطه با طوفان نوح باید گفت که علامت رویش و زایش است.

«نوح جدید ایستاده بر در کشتی / کشتی او پر ز موش و مار صحاری / لیک در آن نیست جایی بهر کبوتر / لیک

در آن نیست جایی بهر قناری» (شفیعی کدکنی ب، ۱۳۷۶: ۱۲۰).

شاعر در شعر «نوح جدید» اذعان میکند که نوح مدرن او با نوح معهود متفاوت است. شفیی جهانی آشفته و واژگونه را به تصویر میکشد با رهبری نوح جدیدی که بجای کبوتر و قناری صلح و سادگی و عدالت، موش و مار فریب و ویرانی و سلاحهای ویرانگر را در کشتی خویش انباشته است. شفیی کدکنی سیمای پیامبری را توصیف میکند که شباهتی به نوح قرآن ندارد و همین آشنایی زدایی از خصیصه‌های بارز شعر اوست.

حضرت سلیمان (ع): حضرت سلیمان چهارمین پسر داوود (ع) از «بت شبع» است. داستان حضرت سلیمان به دلیل گستردگی و تنوع ماجرا، تأثیرات گوناگون و متفاوتی در متون ادب فارسی گذاشته است. با وجود قدمت روایت این داستان در منابع آیین یهود و قرآن کریم، بهترین و نخستین منبع شاعران و عارفان برای استفاده بوده است. موضوعاتی مانند عدالت سلیمان، منطق الطیر دانستن او، تسلط بر دیوان، سوار شدن بر باد، موریانه و عصای او، و خاتم اعظم از جمله روایات قرآنی داستان سلیمان است.

«تزدیکتر شدم / دیدم عصا و تخت سلیمان را / که موریانه‌ها از پایه خورده بودند / اما هنوز او / با هیبت و مهابت خود ایستاده بود / زیرا که مردمان باور نداشتند / که مرده است / و پیکر و سریرش / در انتظار جنبش باد است» (شفیعی کدکنی الف، ۱۳۷۶: ۴۰۰).

شعر فوق با عنوان «معراجنامه» در واقع بازگوکننده اولین سفر راوی است. اولین مسئله‌ای که شاعر در هنگام نزدیک شدن زمین به خود میبیند، پوسیده شدن عصا و تخت سلیمان است که هیچکس از آن خبر ندارد و فقط باد میتواند تعادل سلیمان را بر هم زند و اطرافیان او بفهمند که او مدت‌هاست زنده نبوده و حشمت و شوکت او دیگر وجود نداشته است. عصا و تخت سلیمان بوسیله موریانه‌ها پوسیده شده است. «موریانه نماد نابودسازی آهسته و پنهانی اما بیرحمانه است» (شوالیه و گربران، ۱۳۷۸، ج ۵: ۳۳۶). ظاهراً پوسیده شدن عصا و تخت سلیمان، نماد و کنایه رمزآمیز از متلاشی شدن درونی پایه‌های حکومت پهلوی است که به علت جبروت و شوکت بیرونی و تظاهرهای آن، فعلاً عموم مردم از وجود آن اطلاعی نداشتند و فقط باد (نماد جنبش و حرکت سریع و همه‌جانبه مردمی) آن را بطور واضح آشکار کرد.

«اهرمن خاتم دانایی و زیبایی را / برد ز انگشت سلیمانی او» (شفیعی کدکنی ب، ۱۳۷۶: ۳۵۰).

ساختار شعر فوق با عنوان «مناجات»، یادآور شروع انجیل یوحنا است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود...» (انجیل یوحنا: ۴). این شعر همچنین یادآور قصه دزدیده شدن خاتم سلیمان به دست اهریمن است که در متون مقدس آمده است. شفیی از این داستان استفاده کرده است و خرد و دانایی را همچون خاتمی در دستان دیو میداند. انگشتی و دیو از زوجهای متقابل و مخالف هستند که بازتاب گسترده‌ای در شعر شاعران ادبیات فارسی دارند.

کی کاووس: کاووس یا کی‌اوسن (شاه اوسن) «در پهلوی کی‌اوس (kaius) است» (کزازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۳۷). درباره اسطوره‌ای یا تاریخی بودن شخصیت کاووس اختلاف نظرهایی وجود دارد. با توجه به وجود شباهتهایی در منابع تاریخی همچون اوستا چنین برمی‌آید که کاووس و سایر شخصیت‌های کیانی رگه‌هایی در تاریخ دارند. صفا به دلیل وجود «کی‌اوسن» اوستایی و «کی‌اوسن» ودایی، این همانندی را دلیلی بر وجود تاریخی کاووس و دیگر شاهان کیانی میداند (صفا، ۱۳۶۹: ۵۰۸).

«تو گویی قصه بهر کودک کرد و بلوچ و لر / گر از کاووس می‌گویی و ار از سهراب می‌فرمایی / خردآموز و مهرآمیز و دادآیین و دینپرور / هشیوار خردمردی به هر اندیشه بینی» (شفیعی کدکنی ب، ۱۳۷۶: ۱۶).

شفیعی کدکنی در دفتر «مرثیه‌های سرو کاشمر» شعری در ستایش حکیم فردوسی سروده است. کاووس در داستانهای اسطوره‌ای ایران بیشتر بعنوان مظهر و قدرتی یاد شده است که با همه تسلط و شکوه در برابر جهان ناچیز و رفتنی است. کاووس پادشاه دیگری است که شفییعی وقتی از او یاد میکند، هدفش ترسیم گرفتاریها و مصیبت‌هایی است که به خاطر جریان‌های سیاسی و حزبی و اجتماعی در این دوران، ملت گرفتار آنها هستند و این به آن دلیل است که کاووس پادشاهی بیخرد بوده و همیشه موجب رنجش و دردسر برای ایرانیان میشد. به نظر میرسد شفییعی کدکنی علاوه بر موارد یادشده، به فاصله سنی و جوان و پیر بودن کاووس و سهراب نیز اشاره دارد. «پای در زنجیر چون کاووس و یارانش / در طلسم جادوان از چار سو اینک اسیرانیم» (شفییعی کدکنی الف، ۱۳۷۶: ۱۱۷).

با مرور داستان‌هایی که از کاووس آورده شده است روشن میشود کاووس شخصیتی است که بارها از دیوان و جادوان فریب خورده است؛ بنابراین میتوان گفت این جنبه منفی شخصیت کاووس درحقیقت نیمه ناشناخته و تاریک شخصیت اوست. به عبارت دیگر، «این نیروی اهریمنی که کاووس را به کارهای ناشایست و بدفرجام سوق میدهد چیزی جز بخش تاریک روان ناهشیار او نیستند که در این داستانها به شکل نیروهای شر نمادینه شده‌اند» (ستاری، ۱۳۸۸: ۶). شفییعی کدکنی در شعر فوق به روایت اسیر شدن کاووس در بند دیوان مازندران و شتافتن رستم برای نجات او اشاره میکند. اما از سوی دیگر با اشاره به روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به حیلۀ نابردارش شعاد، این دو روایت را به هم پیوند میزند و امید جامعه به بندکشیده و طلسم‌شده ایرانی را برای رسیدن قهرمان ملی به یأس بدل میکند.

نتیجه‌گیری

شاعر معاصر از رهگذر فراخوانی شخصیت‌های گذشته، به بیان آرا و اندیشه‌های خود در مسائل متعدد میپردازد؛ به نظر میرسد آفریدن آثار اصیل، قرار گرفتن در موقعیتی متناقض‌نماست. از یک سو نویسنده و شاعر خود را از امتیازات سنت‌های ادبی بی‌نیاز نمیداند و از سوی دیگر تلاش میکند از سیطره اقتدار و نفوذ آنها برکنار باشد؛ بنابراین شاعران خلاق، مجذوب یا مرعوب چهره‌های شاخص و آثار آنها نمیشوند، بلکه رابطه‌ای منطقی با سنت ادبی برقرار میکنند.

طبق یافته‌های این پژوهش، برخی شخصیت‌های تاریخی در شعر احمد شاملو، اخوان ثالث، و شفییعی کدکنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند؛ از جمله: مسیح، خضر، ایوب، نوح، سلیمان، جمشید، رستم، کی کاووس، ابراهیم، زردشت، آرش کمانگیر، سیاوش، منصور حلاج، مزدک، و اسفندیار. همانطور که مشاهده میشود، این شخصیتها را میتوان در چهار گروه دینی و مذهبی (پیامبران)، اساطیری (شاهان و پهلوانان)، تاریخی (شاهان و رهبران)، و عرفانی (اولیا) تقسیم‌بندی نمود. در این میان احمد شاملو بیشترین فراخوانی و بازآفرینی را در مورد شخصیت‌های دینی (پیامبران) انجام داده است. شاملو علاقه ویژه‌ای به شخصیت مسیح (ع) دارد و از او بعنوان نماد جاودانگی و باروری بهره میگیرد. یکی از شگردهای شاملو در فراخوانی یا بازخوانی شخصیت، آشنایی‌زدایی از آن و گاه به کار بردن آن در بستری کاملاً متفاوت و متضاد است. برای مثال با اینکه ایوب در ذهنیت تاریخی و باور عمومی، اسطوره بردباری و مقاومت صبورانه در برابر بلاها و ناملازمات است، اما شاملو با آشنایی‌زدایی و عادت‌شکنی بر آنانی که به بهانه شکیبایی در پیله عزلت و تنهایی خزیده‌اند و خیزش و رستاخیز اجتماعی و اصلاحگرانه را با سکوت و خاموشی مرگبار معاوضه کرده‌اند، نهیب میزند.

اخوان ثالث اما بیشترین توجه و علاقه خود را به شخصیت‌های ایران باستان معطوف کرده است. اولین قهرمان اسطوره‌ای شعر اخوان، زردشت پیامبر ایرانی است. اخوان علاوه بر توجه به زردشت، مزدک را نیز مورد توجه قرار داده و از او در اشعارش یاد میکند. علاوه بر این اخوان با ترکیب نام زردشت و مزدک، به مفهوم تازه‌ای تحت عنوان «مزدشت» دست یافته است و حتی خود را مزدشتی معرفی میکند. از نظر وی مزدشت حاصل جمع مزدک و زردشت است.

شفیعی کدکنی نیز شخصیت‌های عرفانی، حماسی و دینی را در کنار یکدیگر فراخوانده یا بازآفریده است. او بارها در اشعارش در پی منصور حلاجی می‌گردد که باری دیگر مفاهیم دلیری و شهادت را معنا کند. همچنین نگاه تازه او به پیامبرانی چون نوح قابل توجه است. او در شعر «نوح جدید» اذعان میکند که نوح مدرن او با نوح معهود متفاوت است. شفیع جهانی آشفته و واژگونه را به تصویر میکشد با رهبری نوح جدیدی که بجای کبوتر و قناری صلح و سادگی و عدالت، موش و مار فریب و ویرانی و سلاح‌های ویرانگر را در کشتی خویش انباشته است. شفیع کدکنی سیمای پیامبری را توصیف میکند که شباهتی به نوح قرآن ندارد و همین آشنایی‌زدایی از خصیصه‌های بارز شعر اوست.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیروان استخراج شده است. آقای دکتر محمد قادری مقدم راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم فاطمه تقوی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر رجب فخرائیان به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده‌است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیروان که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسندگان است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

Gospel of John

Abbasi, Habibullah. (2008). Rain Travel (criticism and analysis and selection of Shafiei Kadkani's poems), Tehran: Sokhan.

Akhavan Sales, Mahdi. (1981). From this Avesta, Tehran: Morvarid.

- Akhavan Sales, Mahdi. (1995). *Romances and bruises*. 5th edition, Tehran: Zemestan.
- Farzad, Abdul Hossein. (2007). *On literary criticism*, Tehran: Qatre.
- Fotuhi, Mahmoud. (1998). "Criticism of Shafiei's Poetry", *Book of the Month of Literature and Philosophy*, No. 14, pp. 20-23.
- Heydari, Hassan and Farzaneh, Fatemeh. (2014). "Symbolic use of names and epic beliefs in Siavash Kasraei's poetry", *Scientific research quarterly of Persian language and literature*, Islamic Azad University, Sanandaj branch (22) 7, pp. 1-30.
- Jokar, Manouchehr and Raziji, Aref. (2018). "Elements and Themes of Fear in Shamlou's Poetry" *Literary Studies*, No. 17, pp. 121-142.
- Kazzazi, Jalaluddin. (2010). *Ancient Letter*, third volume, Tehran: Samt.
- Khademi Koolayi, Mahdi. (2006). "Mythological figures of prophets and ritualists in Shamlou's poetry" *Peyk Noor*, (3) 5, pp. 115-132.
- Mir Qadri, Seyyed Fazlullah and Gholami, Mansoure. (2009). "Comparative study of Asayer in the poetry of Shamlou and Adonis", *Lesan Mobin*, No. 1, pp. 221-251.
- Mohammadi Amoli, Mohammad Reza. (2010). *Chegur's song, the life and poetry of Mehdi Akhavan Sales*, Tehran: Sales.
- Naderi, Leyli and Arman, Seyed Ebrahim. (2015). "Fertility myth pattern in contemporary Persian and Arabic poetry, with a case study of Ahmad Shamlou and Badrshaker Al-Siyab's poems" *Arabic Literature Journal*, University of Tehran (2) 8, pp. 267-282.
- Najafi Ayuki, Ali. (2012). "The methods of calling traditional characters and expressing their meanings in Amal Dangul's poetry" *Adab Arab magazine*, No. 3.
- Safa, Zabihullah. (1990). *Epic writing in Iran*, Tehran: Amir Kabir.
- Sattari, Jalal. (2009). *Paradigm and Parable in Psychoanalysis*, Tehran: Toos.
- Saifi, Mohsen. (2012). "The Call of Divine Prophets in Mamdouh Adwan's Poem", *Arabic Literature Journal*, University of Tehran, (2) 7, pp. 101-118.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza. (1997 A). *A mirror for sounds*, Tehran: Sokhan.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza. (1997 B). *Second Millennium of Mountain Deer*, Tehran: Sokhan.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza. (2010). *Periods of Persian poetry: from constitutionalism to the fall of the monarchy*, Tehran: Sokhan.
- Shamlou, Ahmad. (2009). *Collection of works*, Tehran: Negah.
- Shamlou, Ahmad. (2013). *Ibrahim in the fire*, Tehran: Negah.
- Shovalieh, Jean and Gerbran, Alan. (1999). *The Culture of Symbols*, translated by Sudaba Fazali, Tehran: Jeyhun.

- Taheri, Qodratullah. (2010). "The logic of re-creating ancient narratives in contemporary Iranian poetry", *History of Literature magazine*, (67) 3, pp. 155-176.
- Zayed, Ali Ash'ari. (1997 AD). *Calling for Al-Tarathiyah Personalities in Modern Arabic Poetry*, Cairo: Dar Al-Ghareeb.

فهرست منابع فارسی

- انجیل یوحنا.
اخوان ثالث، مهدی (۱۳۶۰)، از این اوستا، تهران: مروارید.
اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۴)، عاشقانه‌ها و کیود. چاپ پنجم، تهران: زمستان.
جوکار، منوچهر و رزیجی، عارف (۱۳۹۰)، «عناصر و مضامین ترسایبی در شعر شاملو» ادب پژوهی، شماره ۱۷، صص ۱۲۱-۱۴۲.
حیدری، حسن و فرزانه، فاطمه (۱۳۹۴)، «کاربرد نمادین نامها و باورهای حماسی در شعر سیاوش کسرایی»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنندج (۲۲) ۷، صص ۱-۳۰.
خادمی کولایی، مهدی (۱۳۸۶)، «نمودهای اساطیری انبیاء و آیین‌گذاران در شعر شاملو» پیک نور، (۳) ۵، صص ۱۱۵-۱۳۲.
زاید، علی عشری (۱۹۹۷ م)، استدعاء الشخصیات التراثیة فی الشعر العربی المعاصر، القاهرة: دار الغریب.
ستاری، جلال (۱۳۸۸)، رمز و مثل در روانکاوی، تهران: توس.
سیفی، محسن (۱۳۹۱)، «فراخوان پیامبران الهی در شعر ممدوح عدوان»، نشریه ادب عربی، دانشگاه تهران، (۲) ۷، صص ۱۰۱-۱۱۸.
شاملو، احمد (۱۳۸۳)، ابراهیم در آتش، تهران: نگاه.
شاملو، احمد (۱۳۸۹)، مجموعه آثار، تهران: نگاه.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶ الف)، آیینهای برای صداها، تهران: سخن.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶ ب)، هزاره دوم آهوی کوهی، تهران: سخن.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی: از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.
شوالیه، ژان و گربران، آلن (۱۳۷۸)، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
طاهری، قدرت‌الله (۱۳۸۹)، «منطق بازآفرینی روایت‌های کهن در شعر معاصر ایران»، مجله تاریخ ادبیات، (۶۷) ۳، صص ۱۵۵-۱۷۶.
عباسی، حبیب‌الله (۱۳۸۷)، سفرنامه باران (نقد و تحلیل و گزیده اشعار شفیع کدکنی)، تهران: سخن.
فتوحی، محمود (۱۳۷۷)، «نقد شعر شفیع»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۱۴، صص ۲۰-۲۳.
فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۶)، درباره نقد ادبی، تهران: قطره.
کرزازی، جلال‌الدین (۱۳۸۹)، نامه باستان، جلد سوم، تهران: سمت.
محمدی آملی، محمدرضا (۱۳۸۰)، آواز چگور، زندگی و شعر مهدی اخوان ثالث، تهران: ثالث.

میرقادری، سید فضل‌الله و غلامی، منصوره (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی اسایر در شعر شاملو و ادونیس»، لسان مبین، شماره ۱، صص ۲۲۱-۲۵۱.

نادری، لیلی و آرمن، سید ابراهیم (۱۳۹۵)، «الگوی اسطوره باروری در شعر معاصر فارسی و عربی، با بررسی موردی اشعار احمد شاملو و بدرشاگرد سیاب»، نشریه ادب عربی، دانشگاه تهران (۲) ۸، صص ۲۶۷-۲۸۲.

نجفی ایوکی، علی (۱۳۹۱)، «شگردهای فراخوانی شخصیت‌های سنتی و بیان دلالت‌های آن در شعر امل دنقل»، نشریه ادب عرب، شماره ۳.

معرفی نویسندگان

فاطمه تقوی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران.
(Email: f.taghavi3250@gmail.com)

محمد قادری مقدم: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران.
(Email: Mohammad.Ghaderi@iau.ac.ir: نویسنده مسئول)

رجب فخراییان: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران.
(Email: rf_290@yahoo.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Fatemeh Tagavi: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Shirvan Branch, Islamic Azad University, Shirvan, Iran.

(Email: f.taghavi3250@gmail.com)

Mohammad Ghaderi Moghaddam: Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Shirvan Branch, Islamic Azad University, Shirvan, Iran.

(Email: Mohammad.Ghaderi@iau.ac.ir: Responsible author)

Rajab Fakhraeian: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shirvan Branch, Islamic Azad University, Shirvan, Iran.

(Email: rf_290@yahoo.com)